

## جایگاه نحویان در کتاب مغنی اللیب ابن هشام أنصاری (مطالعه موردی: أبو حیان غرناطی)

دکتر سید علی میرلوحی<sup>۱</sup>

محمدنبی احمدی<sup>۲</sup>

### چکیده

در کتاب مغنی اللیب ابن هشام که می‌توان آن را نقد نحو نامید، نظریات بسیاری از نحوی‌ها و اهل بلاغت تحلیل و بررسی شده است. ابن هشام طرفدار سیبویه و مکتب نحوی بصره است و غالباً دیدگاه‌های آنان را بر دیگران ترجیح می‌دهد.

سه چهره مشهور در نحو و بلاغت عربی یعنی سیبویه، ابن مالک و زمخشری بالاترین بسامد را در کتاب مغنی اللیب دارند. از سوی دیگر در این کتاب مخالفتی شدید و غیر معمول با نظریات و شخصیت ابو حیان غرناطی - نحوی مشهور أندلسی - که استاد ابن هشام نیز بوده - است، دیده می‌شود؛ به گونه‌ای که هرگاه ذکری از او به میان می‌آورد، به منظور نفی نظریات و تخطئه شخصیت او است. این مخالفت‌ها بیش از آن که ناشی از تفاوت دیدگاه‌های نحوی این دو باشد، ریشه در مسائل مذهبی، تفوق و برتری جویی، هم عصر بودن و جایگاه و موقعیت اجتماعی آن دو دارد.

**کلیدواژه‌ها:** مغنی اللیب، ابن هشام، أبو حیان غرناطی، نحو.

---

۱ - استاد زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان

۲ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان

## مقدمه

اختلاف نظر مکاتب نحوی با یکدیگر و اصرار هرگروه بر اثبات آرای خویش، امری طبیعی بوده، که گاه دایره این کشمکش‌ها به دربار حکمای وقت نیز کشیده می‌شده- است؛ مانند مناظره یزیدی بصری و کسایی کوفی در محضر مهدی‌عباسی و یا مناظره سیبویه و کسایی در مسأله (زنبوریه)<sup>۱</sup> در محضر هارون الرشید عباسی.

نقد و بررسی نظریات متفاوت نحوی سبب رشد و تنقیه این علم و در نهایت فهم بهتر و سریع‌تر عبارات می‌شود و که ابن هشام انصاری به خوبی از عهده این مهم برآمده‌است؛ به خصوص که او در بسیاری از موارد، آرای جدید مطرح نموده‌است و همین موضوع سبب شده تا از وی با عبارت (أَنْحَى مِنْ سِيبَوِيَه) یاد شود (ابن هشام، ۱۴۱۹، ص ۸- به نقل از ابن خلدون).

اما آنچه ارزش هر کار نقدی را مضاعف می‌نماید، رعایت انصاف و عدالت از جانب ناقد در بررسی آراء و آثار مورد نقد است و آنچه ناقد و کار او را در هاله‌ای از ابهام فرومی‌برد، پیش داوری متأثر از مسائل جنبی است که متأسفانه گاهی در آثار نقادان دیده می‌شود.

## ۱- شرح مسأله

کتاب مغنی اللیب ابن هشام یکی از بهترین و جامع‌ترین کتب تحلیل آرای نحوی است. در این کتاب که مستند به آیات شریفه قرآن کریم و اشعار عرب است، ابن هشام نظریات بسیاری از نحوی‌ها را نقد و بررسی نموده‌است. اما آنچه باعث شگفتی است این است که وی نسبت به نحوی آندلسی مشهور، ابوحنیان غرناطی موضعی به کلی منفی دارد. این مقاله می‌کوشد به سوال‌های زیر پاسخ گوید:

۱- مسأله مورد اختلاف سیبویه و کسایی عبارت «قَدْ كُنْتُ أَظُنُّ أَنَّ الْعَرَبَ أَشَدُّ لَسَعَةً مِنَ الزُّبُورِ فَإِذَا هُوَ هِيَ» بود، که به زنبوریه معروف شد. رجوع کنید به (ابن هشام، ۱۳۷۱، ج ۱/۱۲۱) و (شوقی ضیف، بی تا، ص ۱۰۵)

- ۱- بسامد نظریات نحوی در کتاب مغنی اللیب چگونه است؟ برخورد ابن هشام با ابوحنیان چه تفاوتی با برخورد وی با دیگران دارد؟
- ۲- آیا همه نظریات ابوحنیان آن گونه که ابن هشام داوری نموده است، خطا است؟
- ۳- آیا ریشه اختلافات آن دو فقط در مسائل نحوی است؟ یا مسائل دیگری در این امر نقش داشته‌اند؟

## ۲- پیشینه تحقیق

در شرح کتاب مغنی اللیب کتاب‌های فراوانی نوشته شده است، از آن جمله: القصر المبنی علی حواشی المغنی (أبیاری)، تنزیه السلف عن تمویه الخلف (ابن الصانع)، تحفه الغریب بشرح مغنی اللیب (دمامینی). به همان صورت کسانی چون دسوقی، امیر، سیوطی و الشمنی بر آن حاشیه نگاشته‌اند.

اما هیچ کدام از این شروح و حواشی در مورد جایگاه نحویان در کتاب مغنی اللیب، و به ویژه برخورد وی با ابوحنیان به تفصیل و به طور تخصصی بحث نکرده‌اند.

## ۳- ابن هشام أنصاری (ف ۷۶۱هـ):

ابن هشام انصاری بزرگ‌ترین نحوی مدرسه مصر در زمان ممالیک به حساب می‌آید. وی در ابتدا نزد ابوحنیان غرناطی (ف ۷۴۵هـ) دیوان زهیر بن ابی سلمی را فرا گرفت، اما پس از آن، نه تنها ملازم او نشد و موضوع دیگری را در محضر او نیاموخت بلکه به شدت به مخالفت با آراء و اندیشه‌های وی پرداخت. او در ابتداء فقه شافعی را آموخت و سپس حنبلی مسلک گردید. (محمد الأسعد، ص ۲۱۰) ابن هشام پیرو مسلک اهل موصل و مدرسه آنها یعنی مدرسه بغداد است و در نقد و بررسی آراء و افکار بصریین و کوفیین توازن و تعادل ایجاد کرده است.

## ۴- ابوحنّان غرناطی: (ف ۷۴۵هـ)

اثیر الدّین محمد بن یوسف (۶۵۴هـ-۷۴۵هـ) معروف به ابوحنّان<sup>۱</sup> اصالتاً بربری است، (حسینی دشتی، ص ۳۱۷) که در غرناطه متولد گردید و در همان جا رشد و تعلیم یافت. وی پس از آن که فقه و حدیث را فراگرفت به نحو و لغت و قرائت متمایل گردید، و آن موضوعات را با همّتی عالی فراگرفت. او در این رهگذر از محضر استادانی چون علی بن جعفر زبیر، ابن ابی الأحوص، ابوالحسن الأبدی و ابوجعفر بن الطباع بهره‌ها برد و سپس اصول و تفسیر را نیز به خوبی آموخت.

او در حالی که هنوز بیشتر از ۲۵ سال از عمرش سپری نشده بود در سال ۶۷۹هـ به مشرق سفر نمود و در "جایه و تونس و اسکندریه" سکنی گزید و سپس به سرزمین نزول وحی سفر کرد. وی در این سفر طولانی با ۴۵۰ عالم بزرگ دیدار نمود.

ابوحنّان بعد از این همه سیر و سفر در سال ۶۹۵هـ به مصر بازگشت و به گرمی از او استقبال شد. این در حالی بود که شهرتش در نحو و توانائیش در قرائت و لغت از خود او پیشی بسته بود. قاهره در این زمان از درخشش علمی بالایی برخوردار بود. او در آن جا به تدریس حدیث در مدرسه نصوریّه پرداخت و پس از درگذشت دانشمند بزرگ بهاء الدّین بن نحاس بر جای او تکیه زد. دانش پژوهان بسیاری پیرامون وی گرد آمدند، مانند: ابو اسحاق السفاقصی، تقی الدّین السبکی، صلاح الدّین خلیل بن ایبک الصفدی که شرح حال کامل استادش را در دو کتاب «الوافی» و «أعیان العصر» بیان کرده است؛ کمال الدّین ابوالفضل الأدفوی صاحب کتاب «الطالع الصعید» که آن را به جهت امتثال امر استادش ابوحنّان نوشت. (ابوحنّان، ۱۴۱۷، ۲۸/۱) تعدادی از ادباء از جمله: محیی الدّین بن عبد الظاهر صاحب دیوان رسائل در مصر، صدر الدّین بن الوکیل، نجم

۱- غالباً تشابه اسمی بین ابوحنّان غرناطی \_ شخصیت مورد بحث این مقاله \_ با ابوحنّان توحیدی، موجب شده تا این دو شخصیت باهم اشتباه گرفته شوند؛ در حالی که آن‌ها از لحاظ افکار و آراء، تخصص علمی و زمان حیات باهم متفاوت می‌باشند. عدم ذکر پسوند غرناطی از سوی ابن هشام به دنبال اسم ابوحنّان موجب این اشتباه شده است.

الدین الاسکندری، قاضی ناصر الدین شافع و خلیل بن ایبک صفدی او را مدح کرده‌اند. وی تعلقی به مقام نداشت و در خواندن کتاب و کشف غموض علمی لذتی می‌برد که از هیچ چیز دیگری چنان لذتی نمی‌برد.

ابوحیان آثار فراوانی دارد که مهم‌ترین آثار او عبارتند از: ۱\_ الأسفار ۲\_ التجرید لأحكام سیبویه ۳\_ التذیل و التکمیل فی شرح التسهیل: همان طور که از نامش پیداست این کتاب شرحی است بر «التسهیل» ابن مالک در علم نحو؛ که با کوشش حسن هندای توسط انتشارات دار القلم سوریه در چهار جلد چاپ شده است ۴\_ ارتشاف الضرب من لسان العرب: این کتاب را در علم نحو نوشته است که به دفعات در قاهره چاپ شده است ۵\_ التنخیل ۶\_ إتحاف الأریب بما فی القرآن من الغریب: این کتاب به کوشش محمد سعید بن مصطفی الوردی چاپ شده است ۷\_ کتاب النافع فی قراءات نافع ۸\_ التذکره ۹\_ التدریب ۱۰\_ غایه الإحسان ۱۱\_ کتاب الأثیر فی قراءه ابن الأثیر ۱۲\_ الروض الباسم فی قراءه عاصم ۱۳\_ غایه المطلوب فی قراءه یعقوب ۱۴\_ تقریب النائی فی قراءه الکسائی ۱۵\_ ذهو الملک فی نحو الترتک ۱۶\_ الإدراک فی لسان الأتراک: این کتاب در قسطنطنیه چاپ شده است ۱۷\_ منطق الخرس فی لسان الفرس ۱۸\_ نور الغبش فی لسان الحبش (همان، ۱۷/۱).

أما "البحر المحيط فی تفسیر القرآن الکریم" مشهورترین اثر اوست. وی در این تفسیر توجه ویژه‌ای به مباحث نحوی دارد و وجه اعرابی و دلیل نوع قرائتها را بررسی می‌کند. این کار منحصر به فرد، عصانه دانش ابوحیان و دستاورد حیات سراسر علمی اوست که پس از تجربه علمی بسیار در زمان حکومت سلطان ملک منصور در ۵۷ سالگی به رشته تحریر درآمد.

وی پس از ۹۰ سال تلاش و تقدیم مجموعه‌ای از آثار که بالغ بر ۳۰ کتاب مفید می‌شود، در سال ۷۴۵هـ دار فانی را وداع گفت و به سرای باقی شتافت و در مقبره صوفیه در قاهره به خاک سپرده شد.

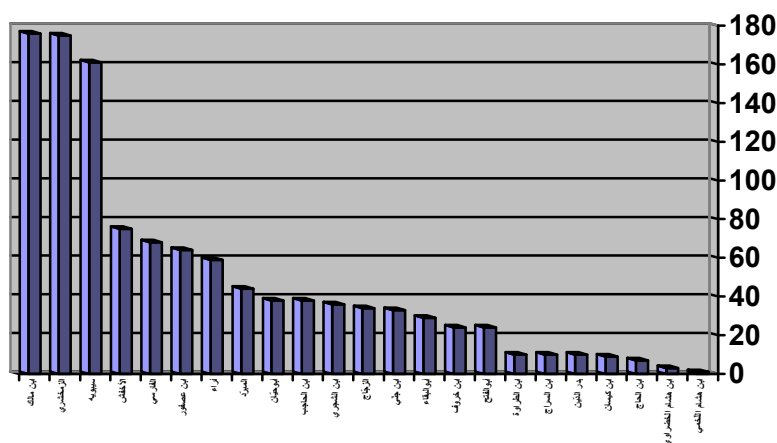
## ۵- نحویان از دیدگاه ابن هشام

ابن هشام غالباً به نقد و تحلیل نظر نحویان و اهل بلاغت می‌پردازد. او هرچند گاهی بر نظر کوفیین صحه می‌گذارد، اما در بسیاری از مواقع نظریات سیبویه را تأیید می‌نماید. در مجموع می‌توان گفت: آرای بصریان در نزد او غالب، و افکار کوفیان مغلوب‌است. البته در بسیاری از موضوعات او خود مبدع نظری جدید در مباحث نحوی است. (محمد الأسعد، ص ۲۱۴)

### ۵-۱- مقایسه نموداری نحویان برجسته

در نمودارهای زیر چگونگی داوری‌های ابن هشام درباره نظریات نحوی ابوحنیان، سیبویه و زمخشری در کل کتاب مغنی اللیب آمده است:

۵-۱-۱- نمودار اول: در این نمودار میزان توجه ابن هشام به آرای نحویان برجسته، و در حقیقت میزان ذکر آرای آن‌ها از لحاظ آماری، بدون اظهار نظر از سوی ابن هشام در مورد صحت و سقم آن‌ها، ترسیم شده است. در این نمودار میزان ذکر نام نحویان برجسته در کتاب مغنی اللیب ابن هشام آنصاری ترسیم شده است:

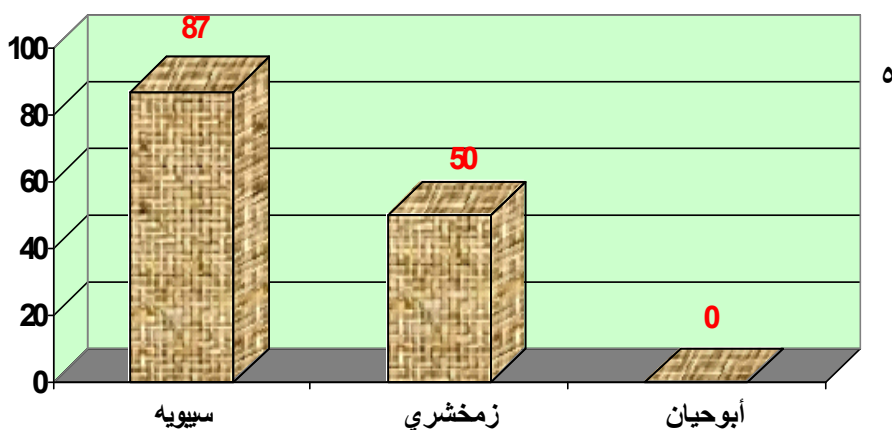


در این میان شگفت‌انگیز آن است که ابن هشام اگرچه از نحویان اندلس همانند ابن مالک و ابن عصفور بسیار سخن به میان می‌آورد و در بسیاری از موارد، نظریات

آنان و دیگران را تأیید می‌کند، اما «هیچ گاه نظریات نحوی اندلسی مشهور یعنی ابوحیان غرناطی را صحیح به شمار نمی‌آورد» (اسعد، ۱۴۱۳، ص ۲۱۳). بلکه همواره به تخطئه او و نظریاتش می‌پردازد، حتی در جایی که مسئله جمله معترضه در نحو را مطرح می‌کند و به علم بلاغت اشاره می‌نماید و در مورد ابوحیان می‌گوید: «وَمَنْ لَا يَعْرِفُ هَذَا الْعِلْمَ كَأَبِي حَيَّانٍ...» (ابن هشام، ۱۳۷۱، ص ۵۲۱). این رفتار ابن هشام با ابوحیان، موضوعی است که خواننده را متحیر می‌کند، زیرا ابن هشام خود شاگرد ابوحیان بوده و کتابی به نام «الکواکب الدرّیة فی شرح اللّمحة البدریة لأبی حیان» تألیف کرده‌است. (اسعد، ص ۲۱۱).

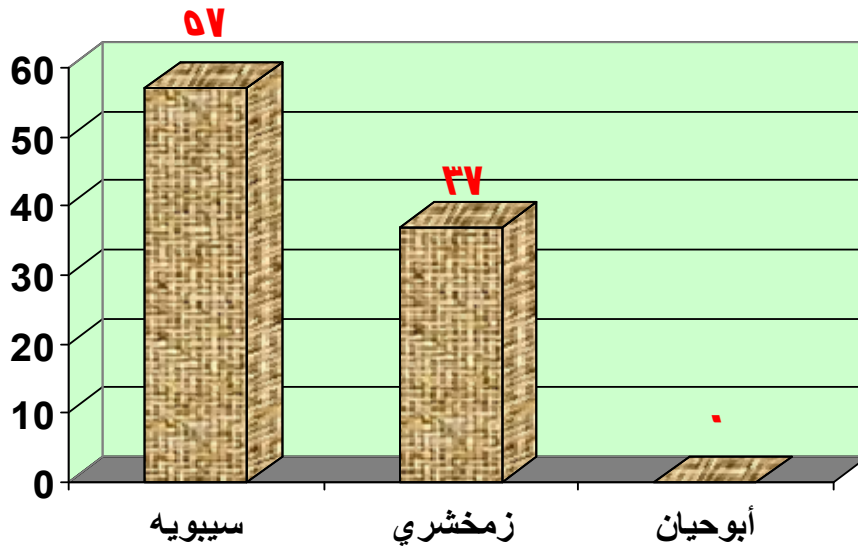
۵-۱-۲- نمودار دوم: در این نمودار نگاه منفی ابن هشام به ابوحیان ترسیم شده است؛ چنان که نمودار نشان می‌دهد، ابن هشام هیچ‌گاه بدون داوری منفی از ابوحیان یاد نکرده است.

سیبویه، زمخشری و ابوحیان بدون اعلام نظر منفی از جانب ابن هشام



۵-۱-۳- نمودار سوم: در این نمودار نیز نگاه منفی ابن هشام نسبت به ابوحیان از منظری دیگر ترسیم شده است و چنان که نمودار نشان می‌دهد، ابن هشام، هیچ‌گاه نظر مثبتی از وی نقل نکرده است:

میزان تأیید نظرات سیبویه، زمخشری و ابوحیان؛ از جانب ابن هشام



در دو نمودار آخر تفاوت معناداری بین داوری‌های ابن هشام درباره نظریات ابوحیان با دو نحوی مشهور یعنی سیبویه و زمخشری مشاهده می‌گردد. ابن هشام که در بسیاری از موارد نظریات سیبویه و زمخشری را تأیید، یا بدون ابراز نظر منفی ذکر- نموده است حتی یک بار هم نظریات نحوی ابوحیان را تأیید، یا حداقل بدون ابراز نظر منفی ذکر نکرده است.

#### ۵-۲- انتقادهای تند ابن هشام از ابوحیان

موارد زیر نمونه‌هایی است که در آنها ابن هشام، به بهانه‌های گوناگون، ذکری از ابوحیان به میان آورده، نظریات وی را رد و گاهی او را به کلی تخطئه کرده است: مغنی اللیب، ب ۴۵ و ۴۴/۱. ب ۵۳ و ۵۲/۱. ب ۶۰ و ۵۹/۱. ب ۱۳۳/۱. ب ۱۴۹ و ۱۵۰/۱. ب ۱۷۲ و ۱۷۳/۱. ب ۲۵۱ و ۲۵۲/۱. ب ۲۵۶/۱. ب ۲۶۱/۱. ب ۲۶۴/۱. ب ۲۶۹/۱. ب ۲۸۹/۱. ب ۳۰۱/۱. ب ۴۰۷/۱. ب ۴۸۰/۱. (حرف (ب) علامت اختصاری باب می‌باشد.)



۵-۲-۱ شرح مواردی از این نمونه ها:

۵-۲-۱-۱ (کل)

در مورد واژه کل، ابن هشام مباحثی به تفصیل بیان می‌کند که به نظر وی، ابوحنیان در همه آنها راه خطا در پیش گرفته‌است، و شگفت‌انگیز آن است که ابن هشام در بسیاری از این موارد، ضمن تخطئه نظریات ابوحنیان، خود همان نظریات را در قالب جملاتی دیگر بیان می‌کند:

"كَمْ قَدْ ذَكَرْتُكَ لَوْ أُجْزِيَ بِذِكْرِكُمْ يَا أَشْبَهَ النَّاسِ كُلِّ النَّاسِ بِالْقَمَرِ<sup>۱</sup>

و زعم أبوحنیان، أن (كلّ) فی البیت نعت مثلها فی (أطعمنا شاة كل شاة) و لیست توكیداً، و لیس قوله بشیء؛ لأنّ التی ینعت بها دالة علی الكمال، لا علی عموم الأفراد." (ابن هشام، ب ۲۵۶/۱)

وی در ادامه، در مورد وجوب مراعات معنا (و نه لفظ) در واژه کل، زمانی که کل با نکره بیاید، می‌گوید:

"نصّ علیه (المعنی) ابن مالک، و ردّه أبوحنیان بقول عنتره:

جَادَتْ عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ عَيْنٍ ثَرَّةٌ فَتَرَكَ كُلَّ حَدِيقَةٍ كَالدَّرْهِمِ<sup>۲</sup>

فقال (ترکن) و لم یقل ترکت؛ فدلّ علی جواز (كُلُّ رَجُلٍ قَائِمٌ، و قَائِمُونَ)

و الّذی یتّضح لی خلاف قولهما، و أنّ المضافة إلى المفرد إن أريد نسبة الحكم إلى كل واحد و جب الأفراد نحو (كلُّ رجلٍ يُشبعُهُ رغيفٌ) أو إلى المجموع و جب الجمع، کبیت عنتره؛ فإنّ المراد أنّ كلَّ فردٍ من الأعین جاد، و أنّ مجموع الأعین ترکن، و علی هذا فتقول

۲ - این بیت همان طوری که در آغانی ۱۱۳/۱ و در فالی ۱۹۳/۱ ذکر می‌شود، مربوط به عمر بن ربیع است؛ اما در دیوان او وجود ندارد.. هم چنین این بیت به کثیر عزه نسبت داده می‌شود، که در دیوانش ص ۱۹۶/۲ آمده است. و آغانی آن را (لو أجدی تذکرکم) ذکر می‌کند. (ابن هشام، ۱۳۷۱، ب ۲۵۶/۱ حاشیه شماره ۵)

۲ - عنتره بن شداد اسب سوار شجاع و شاعر قوی عرب از اصحاب معلقات، سیاه پوست و دارای طبعی بلند و عزت نفسی منبع بود. این بیت جزء معلقه‌ی اوست که در ص ۱۴۵ دیوانش و ص ۲۶۸ شرح زوزنی می‌باشد. الشرة: عزیز. و منظورش از (الحدیقه) گودی کوچک آبی است که بعد از باران در زمین باقی می‌ماند.

﴿جَادَ عَلَيَّ كُلُّ مُحَسِّنٍ فَأَغْنَانِي﴾ أو ﴿فَأَغْنُونِي﴾ بحسب المعنى الذى تريده. " (ابن هشام، ۱۳۷۱، ب ۲۶۱/۱)

ابن هشام ضمن این که عملاً نظر ابوحنیان را تصدیق می‌کند، به ظاهر و در مخالفت می‌گوید: «و الذى يظهر لى خلاف قولهما [ابن مالك و أبوحنیان]»؛ و حال آن که عملاً در ادامه می‌گوید: «وجب الجمع كبيت عنترة؛ فالمراد أن كل فرد من الأعين جاد، و أن مجموع الأعين ترکن».

چنین به نظر می‌رسد که ابن هشام به هر شکل می‌خواهد با ابوحنیان مخالفت نماید، اگرچه مجبور شود بر نظر او صحه بگذارد.

وی در ادامه در مورد حذف مضاف الیه "کل" می‌گوید:

"فإن قطعت عن الإضافة لفظاً فقال أبوحنیان: "يجوز مراعاة اللفظ نحو ﴿كُلُّ يَعْملُ عَلَيَّ شَاكِلْتِهِ﴾ (الاسراء ۸۴/۱۷)، ﴿فَكَلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ﴾<sup>۱</sup> و مراعاة المعنى نحو ﴿وَكُلُّ كَانُوا ظَالِمِينَ﴾ (الأنفال ۵۵/۸) و الصواب أن المقدّر يكون مفرداً نكرة؛ فيجب الإفراد كما لو صرح بالمفرد، و يكون جمعاً معرفاً فيجب الجمع، و إن كانت المعرفة لو ذكرت لوجب الإفراد، و لكن فعل ذلك تنبيهاً على حال المحذوف فيهما؛ فالأول نحو ﴿كُلُّ يَعْملُ على شَاكِلْتِهِ﴾، ﴿كُلُّ آمَنَ بِاللَّهِ﴾<sup>۲</sup> ﴿كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ﴾<sup>۳</sup> إذ التقدير كلّ أحد، و الثانى نحو ﴿كُلُّ لَهُ قَانِتُونَ﴾ (بقره ۲/۱۱۶)، ﴿كُلُّ فِي فَلَكَ يَسْبِحُونَ﴾<sup>۴</sup> ﴿وَكُلُّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ﴾ (نمل ۲۷/۸۷) ﴿وَكُلُّ كَانُوا ظَالِمِينَ﴾ أى كلهم. " (ابن هشام، ۱۳۷۱، ب ۲۶۴/۱)

ابن هشام بدون آن که مورد نقضی برای گفته ابوحنیان بیان کند، با نظر او مخالفت و سپس آن را به شکل دیگری مطرح می‌کند و برای اثبات مدعای خود مثال‌های

۱ - بقیه آیه: ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ﴾ (عنكبوت ۴۰/۲۹)

۲ - ﴿آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ﴾ (بقره ۲/۲۸۵)

۳ - ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٌ كُلُّ قَدْ...﴾ (نور ۴۱/۲۴)

۴ - نُوَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ فِي...﴾ (الأنبياء ۲۱/۳۳)

۵ - سبک و سیاق کتاب مغنی اللیب بنان است که ارر نظری را رد کند، بلافاصله به بند آیه و بیت شعر استدلال می‌نماید.

ابوحیان را با همان شکل می‌آورد. عجیب تر آن که در بسیاری از جاها ابن هشام با استفاده از عباراتی نظریات دیگران را رد می‌کند که آنها را دقیقاً از کتب ابوحیان أخذ کرده است؛ أمّا او در این موارد اسمی از ابوحیان به میان نمی‌آورد.<sup>۱</sup>

### ۵-۲-۱-۲- لا و کلتا

نحوی‌ها (کلا) و (کلتا) را در لفظ مفرد و در معنی مثنی و همواره در لفظ و معنی مضاف می‌دانند. و ابوحیان برای جایز بودن مراعات لفظ (کلا و کلتا)، (کلاهما یوفی المنیة)<sup>۲</sup> و برای جایز بودن مراعات معنای آنها، (کلاهما یرقبان سوادى) را در بیت زیر مثال زده است؛ که مانع نحوی برای آن وجود ندارد. اما ابن هشام در تخطئه نظر وی می‌گوید:

"و مثل ابوحیان لذلك بقول الأسود بن يعفر<sup>۳</sup>:

إِنَّ الْمَنِيَّةَ وَالْحَتُوفَ كِلَاهُمَا يُوفَى الْمَنِيَّةَ يَرْقُبَانِ سَوَادِي

و ليس بمتعين لجواز كون (يرقبان) خبراً عن المنية و الحتوف، و يكون ما بينهما إمّا خبراً أول أو اعتراضاً، ثم الصواب فى إنشاده (كلاهما يوفى المخارم)؛ إذ لا يقال إن المنية توفى نفسها." (ابن هشام، ۱۳۷۱، ب ۲۶۹/۱)

ابن هشام از ابوحیان ایراد گرفته که این مثال متعین در وجه اعرابی که ابوحیان گفته است، نیست. در حالی که ابوحیان نگفته این بیت، متعین در این وجه اعرابی است. ثانیاً

۱- به عنوان مثال زمانی که ابن هشام درباره (ماى) كافه صحبت می‌کند، می‌روید که: "زعم جماعة من الأصوليين و البيانيين أن (ما) الكافة التي مع (إن) نافية، وأن ذلك سبب إفادتها للحصر، قالوا: لأن (إن) لـ إثبات و (ما) للنفي... " (ابن هشام، ۱۳۷۱، ب ۴۰۶/۱) ابن هشام این مطالب را از کتاب بحر المحیط ابوحیان ررفته است آن جا که می‌روید: "في ألفاظ المتأخرين من النحويين و بعض أهل الأصول [إنها] للحصر، و كونها مركبة من (ما) النافية، دخل عليها (إن) التي لـ إثبات فأفادت الحصر. (ابوحیان، ۱۴۲۰، ج ۱/۱۰۰)

۲- آیه ﴿كَلِمَاتٍ الْجَنَّتِينَ أَمَّتْ أَكَلَهَا﴾ (كهف/۱۸) که در آن (كَلِمَاتٍ) ابرر به مثنی می‌باشد، فعل (آتت) که به آن برمی‌رسد، مفرد استعمال شده است و این موضوع به خوبی قول ابوحیان را تصدیق می‌کند.

۳- وی شاعر عصر جاهلی و از بزرگان بنی تمیم و ندیم نعمان بن منذر بوده است که به لقب (أعشى بني نهمشل) شهرت یافته است. یوفی: اشراف دارد به. المخارم: راه‌ها. (ابن هشام، ۱۳۷۱، ب ۲۶۹/۱ حاشیه شماره ۵)

"اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند" بنابراین، می‌توان وجه اعرابی ابوحنیان را درست دانست، ضمن این که نافی وجه یا وجوه اعرابی دیگر نیز نباشد.

### ۵-۲-۱-۳- استعمال ضمیر جمع با موصول "من" به معنای مفرد

ابوحنیان در مورد شرط آمدن ضمیر جمع با موصول "من" که دلالت بر مفرد داشته باشد، می‌گوید: "الحاق علامت جمع در مانند (جاؤونی من جاءک) غلط است، زیرا آمدن علامت جمع در جایی که لفظ بعد از (من) جمع نباشد، در کلام عرب شنیده نشده است." مثلاً در عبارت (أکلونی البراغیث) که نقل شده است، لفظ بعد از (واو) جمع آمده است.

ابن هشام در نقد نظر ابوحنیان می‌گوید:

و منع أبوحنیان أن یقال علی هذه اللّغة (جاؤونی من جاءک) لأنّها لم تسمع إلّا مع ما لفظه جمع، و أقول: إذا کان سبب دخولها بیان أن الفاعل الآتی جمع، کان لحاقها هنا أولى، لأنّ الجمعیة خفیة." (ابن هشام، ۱۳۷۱، ب ۴۸۰/۱)

مسلم است که شنیدن کلام عرب و استشهاد به آن بسیار مهم است، آن چنان که در حکمیت بین سیبویه و کسایی در قضیه (زنبوریّه) با آن که آنها سرسلسله دو مکتب بزرگ نحوی زمان خویش یعنی مدرسه بصری‌ها و کوفی‌ها بودند، به نوع بیان مردم استدلال و حکم شد؛ پس چگونه است که ابن هشام در این جا در برابر عدم کاربرد این نوع کلام از طرف مردم تمکین نکرده، هم چنان بر قیاس خویش اصرار می‌ورزد. ابن هشام پس از آن که نظر ابوحنیان را رد می‌کند، برای محکم کردن استدلال خود به آیه مبارکه ﴿لَا یَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾<sup>۱</sup> و قول زمخشری استشهاد می‌کند که (من) فاعل و (واو) علامت جمع است.<sup>۱</sup> (ابن هشام، ۱۳۷۱، ب ۴۸۰/۱)

۱- مریم ۸۷/۱۹ و دو آیه قبل از آن: ﴿یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا﴾، ﴿وَأَسْتَوْقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرِدًا﴾.

حال آن که زمخشری قبل از جایز دانستن وجه مذکور سخن از ضمیر بودن (واو) در (یملکون) به میان می‌آورد و چنین می‌گوید: «الواو فی (لا یملکون) إن جعل ضمیراً فهو للعباد، و دلّ علیه ذکر المتّقین و المجرمین لأنّهم علی هذه القسمة» (زمخشری، ۳۳/۳) و نکته جالب تر آن که أحمد بن محمد بن المنیر الإسکندری در "الانتصاف فیما تضمّنه الکشاف من الاعتزال" بر وجه مورد نظر ابن هشام از آیه مبارکه ایراد می‌گیرد و مدّعی می‌شود که آن وجه دارای تعسّف و برخلاف بلاغت است؛ آن جا که می‌گوید:

«و فی هذا الوجه تعسّف من حیث أنّه إذا جعله علامة لـ (من) فقد كشف معناها و أفصح بأنّها متناولة جمعا، ثمّ أعاد علی لفظها بالافراد ضمیر (اتخذ)، ففیه الإعادة علی لفظها بعد الإعادة علی معناها بما یخالف ذلك، و هو مستنکر عندهم لأنّه إجمال بعد إیضاح، و ذلك تعکیس فی طریق البلاغة، و إنّما بحجّتها الواضحة بعد الإجمال»<sup>۲</sup>

ابوحیان در مورد وجه مورد نظر ابن هشام می‌گوید: «لاینبغی حمل القرآن علی هذه اللّغة القلیلة مع وضوح جعل الواو ضمیراً و ذکر الأستاذ أبو الحسن بن عصفور أنّها لغة ضعیفة؛ و أيضاً فالواو و الألف و النون الّتی تكون علامات الإضمار لایحفظ ما یجیء بعدها فاعلاً إلاّ بصریح الجمع و صریح التثنیة أو العطف. إمّا أن یؤتی بلفظ مفرد و یطلق علی جمع أو علی مثنیّ فیحتاج فی إثبات ذلك إلى نقل عن العرب...» (ابوحیان، ۱۴۲۰ق. ج ۲۹۹/۷)

جالب آن که در بیان وجه اعرابی آیه‌ای که ابن هشام برای ردّ نظر ابوحیان به آن استدلال می‌کند، نه تنها هیچ کدام از: نخاس، زجاج، فرّاء، عکبری، ابن عطیه أندلسی، ابن جزی غرناطی، طوسی، درویش، صافی و دعاس بر نظر ابن هشام صحه نمی‌گذارند، بلکه همگی نظر ابوحیان را تأیید می‌کنند و (واو) را در ﴿لَا یَمْلِكُونَ﴾ ضمیر

۲- محی الدین درویش از این قول زمخشری به این گونه ایراد می‌گیرد که: فقد تورّط الزمخشری، و جلّ المعصوم، بقوله «و یجوز أن تكون- أی الواو فی یملکون- علامة للجمع کالّتی فی أکلونی البراغیث» من جهتین؛ الأولى: إنّ نسب الی القرآن و هو أبلغ الکلام أردأ اللّغات و أشدّها نکرا حتّی لقد ضرب المثل بقبحها و الثانیة: أنّه إذا جعله علامة لـ (من) فقد كشف معناه و أفصح بأنّها متناولة جمعا ثمّ أعاد علی لفظها بالافراد ضمیر (اتخذ) ففیه الإعادة علی لفظها بعد الإعادة علی معناها بما یخالف ذلك و هو مستنکر عندهم لأنّه إجمال بعد إیضاح و ذلك تعکیس علی طریق البلاغة و إنّما بحجّتها الواضحة الإیضاح بعد الإجمال. (درویش، ۱۴۱۵ق. ج ۱۵۹/۶)

فاعلی و (مَنْ) را در ﴿مَنْ أَخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾ مستثناء می‌دانند<sup>۱</sup> و جز زمخشری که هردو وجه را بیان می‌کند، شخص دیگری یافت نشد که نظر ابن هشام را مطرح نماید.

### ۲-۲-۵- تأثیر موضوعات غیر نحوی در داوری‌های ابن هشام درباره ابوحنیان

ابن هشام و ابوحنیان در عقاید و افکار خود تغییر و دگرگونی‌هایی داشته‌اند. ابن هشام در ابتداء مذهب شافعی داشت، سپس حنبلی شد و تدریس مدرسه حنابله را به او سپردند و در قبه منصوریه درس تفسیر می‌گفت.

ابوحنیان غرناطی در آغاز پیرو مذهب ظاهریه<sup>۲</sup> بود و در باره غلو<sup>۳</sup> او در این مذهب می‌گویند که اعتقادات ظاهری او در نحو نیز آشکار بود و تخلف از نظر سیبویه را روا نمی‌دانست، سپس مذهبی را اختیار کرد که ابن هشام از آن روی‌گردان شده‌بود؛ یعنی شافعی مذهب شد. مخالفت‌های شدیدی که ابن هشام در رد نظریات ابوحنیان اظهار می‌کند، می‌تواند ناشی از اختلاف عقیده و مسلک و مرام آنها باشد.

از سوی دیگر، بدون شک رقابت در مباحث علمی بین این دو نیز می‌تواند یکی از عواملی باشد که نظریات ابن هشام درباره ابوحنیان را تحت الشعاع خود قرار داده است، به گونه‌ای که وی را از جاده صواب و اعتدال خارج نموده‌است.<sup>۳</sup> این موضوعی

۱ - رجوع شود به: (نحاس، ۱۴۲۱ق. ج ۱۹/۳) و (فراء، بی تا، ج ۱۷۲/۲) و (عکبری، بی تا، ج ۲۵۴/۱) و (ابن عطیة، ۱۴۲۲ق. ج ۳۳/۴) و (ابن جزی غرناطی، ۱۴۱۶ق. ج ۴۵۸/۱) و (طوسی، بی تا، ج ۱۵۱/۷) و (درویش، ۱۴۱۵ق. ج ۱۵۵/۶) و (صافی، ۱۴۱۸ق. ج ۳۳۸/۱۶) و (دعاس، ۱۴۲۵ق. ج ۲۵۲/۲). در ضمن نظر زجاج نیز توسط طوسی با آدرس فوق ذکر شده است.

۲ - ظاهریه مذهبی است که مخالف تأویل و رأی و قیاس می‌باشد، مؤسس این مذهب داود بن علی ابوسلیمان اصفهانی متوفای ۲۷۰هـ/۸۸۳م. بوده است که پس از وی فرزندش محمد بن داود متوفای ۲۹۷هـ/۹۱۰م. در بسط و رسترش آن کوشید. (معلوف، ۱۳۶۷، ص ۴۴۱)

۳ - در اشعار ابوحنیان نیز شواهدی دال بر این که او دشمنانی داشته است وجود دارد، اما ظاهراً وی با آنها اظهار لجاجت و عداوت ننموده است. او در این باره می‌گوید:

عُدَاتِي لَهُمْ فَضَّلْ عَلَيَّ وَ مَنَّةٌ      فَلَا أَذْهَبَ الرَّحْمَانُ عَنِّي الْأَعْدَايَا  
هُمُ بَحَثُوا عَن زَلَّتِي فَأَحْتَنَبْتُهَا      وَ هُمُ نَافَسُونِي فَأَكْتَسَبْتُ الْمَعَالِيَا

(دیوان: ۴۱۵. فوات الوفيات، محمد بن شاکر الکتبی، ج ۷۴/۴)

است که شوکانی به خوبی آن را در باب مخالفت‌های ابن هشام با ابوحنیان متذکر می‌شود آن جا که می‌گوید:

«كثيراً ما ينافس الرجل من كان قبله في رتبته التي صار إليها، إظهاراً لفضل نفسه بالاعتدال على مزاحمته لمن كان قبله، أو بالتمكّن من البلوغ إلى ما لم يبلغ إليه، وإلا فأبوحنیان هو من التّمكّن في هذا الفنّ بمكان، و لم يكن للمتأخّرين مثله» (شوکانی، ۴۰۰/۱)

شأن و رتبه ابوحنیان در علم نحو بسیار رفیع بوده، و این موضوع همراه با تجلیل و ترحیب و تکریمی بوده‌است که سلاطین مصر و حکام آن از او می‌کرده‌اند. دکتر احمد النماس در این باره می‌گوید: «لقد لقي أبوحنیان الحظوة عند سلاطين مصر و حکامها و صادف منهم ترحيباً و تكريماً و إجلالاً للعلم و العلماء، حتّى أصبح مدرّساً في مدارس القاهرة، و كان يدرّس النحو في جامع الحاكم سنة ۷۰۴هـ و كانوا يعتبرونه شيخ النحو.» (أبوحنیان، ۱۴۱۷، ج ۱/۱)

أما از نظر ابن هشام تمام نظریات نحوی و بلاغی ابوحنیان خطا است؛ کسی که صلاح اللّین صفدی پس از آن که جایگاه او را در علوم مختلف می‌ستاید، توانایی او را در صرف و نحو چنین بیان می‌کند: «و أمّا النحو و التصريف فهو إمام الدّنيا فيهما، لم يذكر معه في أقطار الأرض غيره في العربيّة» (الصفدی، ۲۶۷/۵)

## ۶- نتیجه گیری

کتاب "مغنی اللیب" ابن هشام که جامع آراء و افکار نحویان و مستند به آیات شریفه قرآنی است، متأسفانه با ابوحنیان غرناطی با بی‌مهری و تنگ نظری برخورد کرده‌است؛ بررسی دقیق این امر روشن می‌سازد که این موضوع ریشه در مسائل غیر علمی مانند برتری جویی، هم عصر بودن و جایگاه اجتماعی متفاوت آن دو دارد، به گونه‌ای که ابن هشام ضمن جستجوی دقیق ضعف‌های ابوحنیان آنها را برجسته کرده، در مواردی او را تخطئه نموده‌است تا جایی که ابوحنیان از دیدگاه ابن هشام، هیچ نظر درستی در نحو و بلاغت نداشته‌است. و سخن پایانی این که گرچه نظریات ابوحنیان نیز مانند هرکس

دیگری خالی از ایراد و إشکال نیست، اما نمی توان پذیرفت \_ آن گونه که ابن هشام داوری نموده است \_ تمام نظریات وی اشتباه باشد. شاید بتوان گفت ابن هشام در داوری نسبت به ابوحنیان، مصداق این بیت شیخ اجل است:

تو در وی همان عیب دیدی که هست ز چندان هنر چشم عقلم بیست؟ (سعدی

شیرازی، ص ۷۰۱)

### منابع و مأخذ

- قرآن کریم
- ابن جزى غرناطى، محمد بن أحمد، (۱۴۱۶ق.) كتاب التسهيل لعلوم التنزيل، بيروت، دار الأرقم بن أبى الأرقم، ط ۱.
- ابن عطية الأندلسى، عبد الحق بن غالب، (۱۴۲۲ق.) المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز، بيروت، دارالكتب العلمیة، ط ۱.
- ابن هشام الأنصارى، (۱۳۷۱هـ) مغنى اللبيب عن كتب الأعراب، قم، انتشارات مكتبة سيد الشهداء. ج ۲.
- -----، (۱۴۱۹هـق.) المسائل السفریة، مصر، مكتبة الثقافة الدينية، ط ۲.
- أبوحنیان الأندلسى، أثير اللين، (۱۴۱۷هـ) ارتشاف الضرب من لسان العرب (تحقيق و تعليق دكتور مصطفى أحمد النماس)، قاهرة، المكتبة الأزهریة للتراث، ط ۲.
- -----، (۱۴۲۰ق.) البحر المحيط فى التفسير، بيروت، دار الفكر، ط ۲.
- حسینی دشتی، سید مصطفی، (۱۳۸۵هـ) معارف و معاریف، دائرة المعارف جامع اسلامى، تهران، انتشارات صنعت شرق، ج اول.
- درویش، محیی اللین، (۱۴۱۵ق.) إعراب القرآن و بیانه، سوریه، دارالإرشاد، ط ۴.
- دعاس، أحمد عبید، (۱۴۲۵ق.) إعراب القرآن الکریم، دمشق، دارالمنیر و دارالفارابی، ط ۱.
- الزوزنى، أبو عبد الله الحسين، (۱۴۰۸هـ) شرح المعلقات السبع، بيروت، لبنان، مكتبة المعارف، ط ۲.
- سعدی شیرازی، (۱۳۷۱) بوستان، تهران، انتشارات صفی علی شاه، ج ۲.
- الشوكانى، (۱۳۴۸)، البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع، قاهرة، چاپ سعادت، ط ۲.
- صافى، محمود بن عبد الرحيم، (۱۴۱۸ق.) الجدول فى إعراب القرآن، دمشق، بيروت، دارالرشيد مؤسسه الإيمان، ط ۴.
- الصئفى، صلاح الدين خليل بن أيبك، (۱۳۸۹هـ). الوافى بالوفيات، بيروت، دارالنشر، ط ۲.



- ضیف، شوقی، بی تا، تاریخ الأدب العربی (العصر العباسی الأول) مصر، دار المعارف، ط ۴.
- طوسی، محمد بن حسن، بی تا، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ط ۴.
- عکبری، عبدالله بن حسین، بی تا، التبیان فی إعراب القرآن، عمان، ریاض، بیت الأفكار الدولیة، ط ۱.
- عمرین أبی ربیعہ، (۱۴۱۲ھ) دیوان (تحقیق فایز محمد)، بیروت، دارالکتب العربی، ط ۱.
- فراء، أبو زکریا یحیی بن زیاد، بی تا، معانی القرآن، مصر، دار المصریة للتألیف و الترجمة، ط ۱.
- الکتبی، محمد بن شاکر، (۱۹۷۳م). فوات الوفیات (تحقیق دکتر إحسان عباس)، بیروت، دار صادر، ط ۴.
- کثیر عزة، (۱۴۱۳ھ) دیوان (شرحه مجید طراد)، بیروت، دارالکتب العربی، ط ۱.
- محمد الأسعد، عبدالکریم، (۱۴۱۳ھق.)، الوسیط فی تاریخ النحو العربی، ریاض، دار الشفوف، ط ۱.
- معلوف، لويس، (۱۳۶۷ھ) المنجد فی الأعلام، تهران، انتشارات معراج، ج ۳.
- نحاس، أبو جعفر أحمد بن محمد، (۱۴۲۱ق.) إعراب القرآن، بیروت، منشورات محمد علی بیضون، دارالکتب العلمیة، ط ۱.

## مكانة النحويين في كتاب مغني اللبيب لابن هشام الأنصاري

### « أبوحيّان الغرناطي » نموذجاً

الدكتور سيّد علي ميرلوحی

استاذ في اللغة العربية و آدابها بجامعة الأصهبان

محمد نبي أحمدی

طالب الدكتوراه في اللغة العربية و آدابها بجامعة الاصهبان

#### الخلاصة:

تعرض ابن هشام الانصاري في كتابه القيم «مغني اللبيب» لكثير من آراء النحويين و البيانين حيث يمكننا أن نسميه نقد النحو. إن ابن هشام غالباً ما يدافع عن سيبويه و مدرسة البصرة و يرجح آراءهم على الآخرين. و قد تبوأ ثلاثة من علماء النحو و البلاغة العربية أي سيبويه، ابن مالك و الزمخشري مكانة علياً لأنفسهم في كتاب مغني اللبيب حيث نراهم أكثر الأشخاص ذكراً فيه. على صعيد آخر ترى مخالفة شديدة و غير متعارفة في هذا الكتاب لآراء أبيحيّان الغرناطي \_ النحوي الأندلسي الشهير\_ الذي كان استاذاً لابن هشام، بحيث كلما يذكر اسمه يريد تحطئة آرائه و تقيح شخصيته. هذه المخالفات قبل أن تكون ناتجة من اختلاف آرائهما النحوية تنبعث من الاختلافات الدينية و التفاضل و كونهما في عصر واحد و من مكانتهما الاجتماعية. تدرس في هذا المقال أحكام ابن هشام الانصاري عن النحويين موجزة و مخالفته الشديدة لأبيحيّان.

المفردات الرئيسية: مغني اللبيب، ابن هشام الانصاري، أبوحيّان الغرناطي، النحو.